

صنعت نشر

آزادی نشر



رئیس‌جمهوری محترم در دیدار با خبرنگاران و اصحاب رسانه سخنانی مطرح کرد. در این سخنان ایشان به صراحت از «آزادی بیان» و جلوگیری از برخورد تند با اشتباهات سخن گفتند.ایشان عدالت و آزادی را بستر شکوفایی و تعالی انسان دانستند. همچنین گفتند مسوولان باید پرچمدار سماحت، تحمل و عدالت باشند. نکته قابل تامل این است که مخاطب رئیس‌جمهوری در این سخنان آیا مخالفان دولت است یا نه سخن ایشان فراگیر و شامل منتقدان نیز می‌شود. اگر چنین باشد پس سخنان رئیس‌جمهور شمول عام دارد و به قاعده باید روی سخن ایشان را با مسوولان فرهنگی دانست که ناظر بر کار اصحاب قلم و رسانه هستند. البته رئیس‌جمهوری در این سخنان بیشتر در دفاع از خبرنگاران سخن گفت اما ما قصد داریم میدان حرف ایشان را به حوزه اندیشه و نشر کتاب نیز تعمیم دهیم و در واقع از مقام اول قوه مجریه بخواهیم که بادستورالعملی به زیرمجموعه فرهنگی خود تا حدی از بار روانی و فشار بر حوزه فرهنگ بکاهند. برخی سیاست‌های انقباضی در نشر کتاب بعضی و سخت‌گیری‌های سلیقه‌ای برآمده از سخت‌گیری‌های گاه بی‌مورد است که باعث دلسردی و پیش آمدن تنگناهای اقتصادی برای فعالان این حوزه شده است.

حد برخورد حتی از حوزه ممنوعیت، ممیزی‌های سلیقه‌ای و جلوگیری از تجدید چاپ برخی آثار فراتر رفته و در مواردی به لغو مجوز نشر، تعلیق و سرگردانی ناشران سابقه‌چنددهه فعالیت انجامیده است. شگفت‌تر آنکه معاونت فرهنگی وزارت ارشاد دلیل محرومیت و محکومیت ناشران در عرضه کتاب‌هایی مغایر با شئونات فرهنگی و مذهبی جامعه دانسته است و این درحالی است که در اداره کتاب هر محله‌ای به اسم بررسی قبل از چاپ کتاب وجود دارد. پرسش این است که این بررسی برای چه انجام می‌گیرد، اگر برای جلوگیری از خطا و اشتباهات ناشران و اهل قلم است که در هر صورت این مرحله نوعی پیشگیری است و عمدتا نگاهی اعضای گریانه و نه مچ‌گیرانه است، چه در غیر این صورت مسوولیت نشر کتاب را با حذف این مرحله به ناشر می‌سپردند و آنگاه با انتشار کتاب زمینه برخورد قضایی با او فراهم می‌شد. با این حساب نسخه‌ای از کتاب که توسط ناشر به اداره کتاب ارایه می‌شود یا نشر کتاب تفاوت ماهوی دارد. کار بررسی کم و زیاد کردن یا عدم اجازه نشر به نسخه‌ای است که به اداره کتاب ارایه شده. دایره اطلاع از چنین نسخه‌ای از چند نفر فراتر نمی‌رود، در حالی که نشر کتاب فعالیتی فراگیر است. کتاب چاپ‌شده می‌تواند سر از هر شهر و روستا و خانهای درآورد و ماندگاری دیرین بپاید، پس چگونه می‌شود وقتی ناشری با حسن‌نیت کتاب را برای بررسی به اداره کتاب می‌سپارد، مورد اتهام قرارش می‌دهیم، آیا این دغدغه از ناتوانی دایره بررسی نیست یا محدودیت نداشتن ممیزی که ممکن است به هر حال کتابی از دایره بررسی به در رود که بعدا مورد انتقاد گروهی قرار گیرد، در واقع ناشر باید مجازات سهل‌انگاری بررسی را بدهد و به‌دلیل کتابی که منتشر نشده تاوان پس دهد زیرا نیت او را از قصد انتشار چنین اثری دایره بررسی کتاب مخرب می‌داند. آیا ماهیت بررسی قبل از انتشار پیشگیری است یا چیز دیگری وگرنه به علت جرم ناکرده حتی طبق آیین‌نامه‌های انضباطی وزارت ارشاد کسی را نمی‌توان محکوم کرد. از سویی چگونه می‌شود بدون توجه و در غیاب حکم دادگاهی صالح و حتی در نبود آرایه مدرکی کتبی، حاصل چندین دهه کار به‌سبب مستعمر فرهنگی را به راحتی نادیده گرفت. بی‌تردید در حالی که با گراتی روزافزون کالفت هر روز گلوگاه اقتصاد لرزان نشر بیشتر فشرده می‌شود و ناتوانی در نشر کتاب بیشتر چهره می‌نماید، حق هست تا حدی فشار روانی و استرس حاکم بر فضای نشر کاسته شود. آقای رئیس‌جمهوری برای اثبات پایبندی به سخنان خود حق هست با دستوری به حوزه نشر از فضای کنونی تا حدی بکاهند،بی‌تردید این می‌تواند از نگرانی‌ها کاسته و دغدغه ناشر را بیشتر معطوف مشکلات اقتصادی کند.

خبر

کاغذ تحریر به ۷۴ هزار تومان رسید

■ ایلنا: سیر افزایش قیمت کاغذ همچنان ادامه دارد. بنابه اظهارات فروشندگان کاغذ، قیمت هر بند کاغذ تحریر با اندازه ۱۰۰ در ۷۰، ۷۰ گرمی وارداتی اندونزی، روز شنبه ۲۱ مردادماه در بازار کاغذفروشی تهران بین ۷۱هزارو۵۰۰ تومان تا ۷۴هزار تومان در نوسان بود. این در حالی است که کمتر از دو هفته پیش قیمت هر بند از این کاغذ نزدیک ۶۲هزار تومان بود. هر بند از کاغذ تحریر با اندازه ۱۰۰ در ۷۰، ۷۰ گرمی، تولید کارخانه چوب و کاغذ مازندران نیز با قیمت ۶۰هزار تومان در بازار تهران به فروش می‌رسد. این در حالی است که بسیاری از فروشندگان کاغذ به دلیل عدم موجودی این کاغذ از قیمت آن بی‌اطلاع بودند و دلیل در اختیار نداشتن آن را کمبود تولید این کارخانه عنوان می‌کردند.

شرق: آنچه می‌خوانید بخشی از مقدمه ۲۰۰صفحه‌ای مجید مددی بر آخرین اثرش «علم وایدئولوژی»است که توسط نشر «کتاب پارسه» منتشر خواهد شد. «علم وایدئولوژی» دربرگیرنده ۲۰ مقاله از «آلتوسر»، درباره ایدئولوژی است که تمام آنها توسط خود مددی از منابع مختلف و پراکنده گردآوری و ترجمه شده‌اند. مددی می‌گوید نمونه مشابه این کتاب با این حجم از مقالات آلتوسر درباره ایدئولوژی، حتی در اروپا نیز وجود ندارد و برای همین قصدوی این است که «علم و ایدئولوژی» را به زبان انگلیسی هم منتشر کند.
مطلبی که پیش‌رو دارید، روایت زنده‌ای از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است که شاهد عینی آن مجید مددی ۱۷ساله بوده.او از ۹ صبح تا شامگاه ۲۸ مرداد با پیاده‌روی و پیگیری جریان تظاهرات ضدمصدق در فاصله بازار تا میدان ۲۴ اسفند (انقلاب فعلی)، تصویری زنده از واگرد ناگهانی مردم از طرفداری مصدق به ضدیت با مصدق پیش روی مخاطب می‌گذارد.

♦ ♦ ♦

من پس از اتمام سال اول دبیرستان، همراه خوارهم، توسط برادرم که در شرکت نفت در آبان مشغول به کار بود، به آن دیار برده شدمیم و من در آنجا به دبیرستان رفتم. و باز، همان‌گونه که اشاره رفت، تحت آموزش برادر، به جریانات سیاسی روز، یعنی تشکیلات جوانان حزب توده پیوستم؛ یا دقیق‌تر بگویم، پیوسته شدم؛ و همه زندگی‌ام تحت‌الشعاع آن قرار گرفت، از جمله، درس و مدرسه به همین دلیل یا دلایل دیگری (بلوغ و ثبوت آن نیازهای جسمی و...) سال سوم دبیرستان، در آن شهر با موفقیت به کار نرسید و من، پس از اعلام نتایج، تجدید آورده بودم. تابستان همان سال کودتا، به تهران آمده بودیم و در تهران من فعال سیاسی که شیطنتهای کودکی رانیز هنوز با خود حمل می‌کردم، هم‌روزه از پام تا شام در خیابان‌ها بودم و در تظاهرات شرکت می‌کردم؛ تظاهراتی که دیگر داشت رنگ تند براندازی و ضدیت با شاه و نظام سلطنت به خود می‌گرفت. دقیقا به یاد می‌آورم، روز ۲۸ مرداد صبح از خانه بیرون آمدم. از اولین دکه روزنامه‌فروشی که سر راهم بود روزنامه رنگینی، کاملا نمایان و تحریک‌کننده (که با خطوط قرمز تندی کاربندی شده و حروف درشت تیرها نیز با رنگ قرمز بود) که ارگان مستندیکای کارگران بود، خریدم و پس از انجام کاری به دیدار پسردایی‌ام که کارمند بانک ملی، شعیبه بازار بود، رفتم. در بانک که با همکاران پسردایی گرمی گفت‌وگو و بحث‌های آنجانی سیاسی بودیم - به طبقه دوم ساختمان - ناگهان متوجه سر و صدای زیادی شدیم که از بیرون می‌آمد. کنار پنجره رفتمیم... آری... تظاهرات عده‌ای که هر لحظه نیز به تعدادشان افزوده می‌شد؛ تظاهرات از گونه‌ای دیگر با شعارهایی متفاوت. برای ما که مدتها بود جز شعارهای تند ضدسلطنت و تأیید بدافع از دکتر مصدق نشنیده بودیم، به راستی حیرتانگیز واورزکردنی بود که اکنون عده‌ای در خیابان‌ها، بدون هیچ مانعی یا برخوردی از سوی مخالفان، شعارهای خشم‌آلود ضدمصدق سر دهند و با هورا کشیدن «زنده باد شاه» فریاد کنند؛ به راستی باور کردنش دشوار بود. برای اطلاع از کم و کیف جریان و اوضاعی که کنه‌گاو، پس از بردودی از بانک بیرون رفتم. ولی مشکل داشتیم و آن، روزنامه رنگین تحریک‌آمیزی بود که جلی برای پنهان کردنش نداشتیم چون پیراهن آستین کوتاهی به تن و شلوار نازک تابستنی به پا داشتیم و ضمنا دلم هم نمی‌خواست بدون خواندن روزنامه، آن را دور بیندازم. معضل را می‌بینید؟!

باری از سبزه‌میدان که بانک در آنجا قرار داشت، به طرف خیابان ناصرخسرو به راه افتادم جمعیت همچنان بیشتر می‌شد و شعارها تندتر. تظاهرات‌کنندگان بیشتر به اوپاش لمپن‌های بی‌طبقه می‌مانند. عده‌ای از آنها با چماق‌های تراشیدهای در دست به برخی رهگذران که در حال فرار بودند، حمله می‌کردند و شیشه‌های مغازه‌ها را که کمپویش در حال بستن بودند، می‌شکستند و کیوسک‌های روزنامه‌فروشی را آتش می‌زدند؛ با اینکه به شدت ترسیده بودم چون شعارها در این ناحیه، اواسط ناصرخسرو، سیاسی‌تر نشد، مرگ بر حزب توده و سازمان‌های وابسته آن، فضا را پر کرده بود به‌ویژه فریادها و عریده‌های ترساک «توده نفتی می‌خریم»، «کمونیستها! کدوم گوری‌ند»؛ که با روزنامه‌ای که دستم بود، لقمه چرب

بخشی از کتاب منتشر نشده «علم و ایدئولوژی» اثر مجید مددی مردم ۲۷ مرداد، مردم ۲۸ مرداد

و نرمی برای اوپاش سلطنت‌طلب بودم. بی‌هیچ حادثه‌ای به میدان سپه (توپخانه) رسیدم. در این میدان، به‌خصوص اوایل خیابان فردوسی وضع خیلی بد بود. آتش‌سوزی‌های گسترده، صدای تیراندازی، پلیس، سرباز، کامیون ارتشی و اوپاشی که در دسته‌های کوچک و بزرگ در حال شعار دادن و اغلب فحاشی با کلمات رکیک به این‌سو و آن‌سو می‌دویدند، یا طمع‌های گیر آورده زیر مشیت و لگدشت می‌گرفتند یا آتش می‌زدند و می‌شکستند

چیزی که برای من نوجوان ۱۷ساله عجیب بود، آرامش و سکوت کاییدامیز! نیروی انتظامی و پلیس بود. مگر دولتی وجود نداشت؟ مگر این نیروها تحت فرمان حکومت نبودند؟ چرا آشوب هر آن گسترده می‌شد و نیروی انتظامی کاری نمی‌کرد و دخالتی نداشت؟ مردم، طرفداران مصدق و انقلابی‌تر از آنها، توده‌های کجا بودند؟ چرا به قول اهل فن! باتکی صورت نمی‌گرفت؟ اینها پرسش‌های سوزنده‌ای بودند که برایشان پاسخ نمی‌داشتیم؛ فقط محو و به‌تزرده قدم می‌زدم و حتی نمی‌دانستم به‌سوی کدام مقصد در حالی که نیمه‌مجنون، عصبانی، غرق در اندیشه که راه به جایی نمی‌بردیم و این تصور مایخولیایی که بالاخره دستی از آستین بیرون خواهند آمد!

بی‌هدف قدم می‌زدیم و البته

چنان از گوشه و کنار و در پناه ماشین‌ها و آدمیان که گزندی نینیم، سرانجام، پس از زمان درازی به میدان فردوسی رسیدیم. آنجا هم شلوغ بود ولی نه مانند بخش جنوبی خیابان فردوسی، در آنجا خواستم سوار اتوبوس شوم، مدتی هم در ایستگاه منتظر ایستادم اما خبری نشد، ضمنا می‌ترسیدم که در تله گیر بيفتم و تازه متوجه شدم پول هم ندارم!

پس راحت‌تر و امن‌تر که

راه را پیاده گز! کم‌از میدان

فردوسی تا منتهاالبیّه غربی

سلسبیل- که از همان‌جا نیز تا

سبزه‌میدان صبح پیاده رفته بودم، به راه افتادم. تا میدان ۲۴

اسفند جمعیت تظاهرات‌کننده زیاد نبود، دسته‌ها و گروه‌های

متفاوتی راهپیمایی می‌کردند و شعار می‌دادند. سرباز و پلیس و

افسران جزء با درجات پایین ارتشی، نه میان تظاهرات‌کنندگان

که در گوشه و کنار خیابان و پیاده‌روها، در حال گشت‌زنی

بودند؛ اما هیچ عکس‌العملی از آنها دیده نمی‌شد. پس از رسیدن

به میدان، در سرازیری ۳۰متری راه افتادم که به صورت میان‌بر

و گذر از کوچه پس‌کوچه‌ها، هم راه را تا منزل کوتاه‌تر کنم و



مجید مددی

جیب ارتشی با سرنشین چند افسر و سرباز زن جوان خوش‌بررویی که روی سپر ماشین ایستاده بود، افتاد و در حالی که قدری به عقب خم شده بود، با مشت‌های گره‌کرده شعار می‌داد! این زن جوان که بود؟ بعدها فهمیدم، ملکه اعتضادی، ... و پس از عبور جیب حامل خانوم ملکه! صف مختلط زن‌ها و مردها بود که رقصان و پایکوبان عبور کرد. دیگر به غروب آفتاب نزدیک شده بود. رادیو همچنان موسیقی پخش می‌کرد که ناگهان با صدای کوبنده دورگه‌ای اعلام شد توجه! توجه! و پس از مکثی کوتاه... گوینده اعلام کرد: «سرانجام قیام ملت ایران به پیروزی رسید. اکنون رادیو در اختیار مردم است! در دقایق آینده پیام نخست‌وزیر به سمع شنوندگان عزیز خواهد رسید! و زمانی نگذشت که پیام پخش شد و سپس خبر دستگیری مصدق و یاران او و مدافعان خانه‌اش!»

باور کردنی است؟ چه شد؟ به همین

سادگی با تظاهرات مشت‌ی ولگرد اوپاش

و عریده‌کشان کسوی و بزرزن و اهالی

روسیبی خانه‌ها و سپس پیوستن پلیس، ارتش و نیروهای

انتظامی به آنها، بدون هیچ مقاومتی و ایجاد مانع و رادعی در

برابرشان- حکومت محبوب مردم که برای حفظ و پاسداشت

آن خون داده بودند، سرنه‌گو شد! نطفتی که در قلوب مردم

جای داشت و هنوز به پایان برنامه‌اش که قطع کامل ریشه‌های

استعمار و کوتاه‌کردن دست ایادی آن باشد نرسیده بود؛ از زمین

و زمان کنده شد و به تاریخ پیوست... مگر می‌شود؟! در حالی که

اشک در چشمانم حلقه بسته بود و این پرسش‌ها در ذهنم در

پی پاسخی درخور بود که هرگز به آن دست نیافتم؛ از دخترخاله

اول دخترخاله‌ام تعجب کرد آن وقت روز (درست در خاطرم

نیست، ساعت شاید بین دو و سه بعدازظهر بود)، پرسید، ماجرا

را گفتم که البته هیچ توجهی نکرد؛ فقط گفت نااهرم را بخورم و

قدری استراحت کنم. همین کار را کردم، ولی نگران که بالاخره

چه خواهد شد سروصدا در این منطقه از شهر کمتر بود. کنار

پنجره نشسته بودم و خیابان خلوت با مغازه‌های کرکره پایین

کشیده‌شده و عبور گاه‌ویی‌گاه جیب‌ها و نفربرهای ارتشی و

پلیس را در حال عبور نظاره می‌کردم. رادیو نیز باز بود و جز

برنامه‌های معمولی و موسیقی چیزی از حوادث پخش نمی‌کرد!

شاید مرکز رادیو هنوز به تصرف درنیامده بود و دولت هم نیازی

نمی‌دید خبری به مردم دهد! حادنه را شوخی فرض کرده بود!

رفته‌رفته صداها بیشت‌ر و بیشت‌ر شده؛ صداها، درهم

آدم‌ها و ماشین‌ها و شعارها و سرودهای که گاهی واضح و

پلیس را در حال عبور نظاره می‌کردم. رادیو نیز باز بود و جز

برنامه‌های معمولی و موسیقی چیزی از حوادث پخش نمی‌کرد!

شاید مرکز رادیو هنوز به تصرف درنیامده بود و دولت هم نیازی

نمی‌دید خبری به مردم دهد! حادنه را شوخی فرض کرده بود!

رفته‌رفته صداها بیشت‌ر و بیشت‌ر شده؛ صداها، درهم

آدم‌ها و ماشین‌ها و شعارها و سرودهای که گاهی واضح و

پلیس را در حال عبور نظاره می‌کردم. رادیو نیز باز بود و جز

برنامه‌های معمولی و موسیقی چیزی از حوادث پخش نمی‌کرد!

شاید مرکز رادیو هنوز به تصرف درنیامده بود و دولت هم نیازی

نمی‌دید خبری به مردم دهد! حادنه را شوخی فرض کرده بود!

رفته‌رفته صداها بیشت‌ر و بیشت‌ر شده؛ صداها، درهم

آدم‌ها و ماشین‌ها و شعارها و سرودهای که گاهی واضح و

پلیس را در حال عبور نظاره می‌کردم. رادیو نیز باز بود و جز

برنامه‌های معمولی و موسیقی چیزی از حوادث پخش نمی‌کرد!

شاید مرکز رادیو هنوز به تصرف درنیامده بود و دولت هم نیازی

نمی‌دید خبری به مردم دهد! حادنه را شوخی فرض کرده بود!

رفته‌رفته صداها بیشت‌ر و بیشت‌ر شده؛ صداها، درهم

آدم‌ها و ماشین‌ها و شعارها و سرودهای که گاهی واضح و

پلیس را در حال عبور نظاره می‌کردم. رادیو نیز باز بود و جز

برنامه‌های معمولی و موسیقی چیزی از حوادث پخش نمی‌کرد!

شاید مرکز رادیو هنوز به تصرف درنیامده بود و دولت هم نیازی

نمی‌دید خبری به مردم دهد! حادنه را شوخی فرض کرده بود!

رفته‌رفته صداها بیشت‌ر و بیشت‌ر شده؛ صداها، درهم

آدم‌ها و ماشین‌ها و شعارها و سرودهای که گاهی واضح و

پلیس را در حال عبور نظاره می‌کردم. رادیو نیز باز بود و جز

برنامه‌های معمولی و موسیقی چیزی از حوادث پخش نمی‌کرد!

شاید مرکز رادیو هنوز به تصرف درنیامده بود و دولت هم نیازی

نمی‌دید خبری به مردم دهد! حادنه را شوخی فرض کرده بود!

رفته‌رفته صداها بیشت‌ر و بیشت‌ر شده؛ صداها، درهم

آدم‌ها و ماشین‌ها و شعارها و سرودهای که گاهی واضح و

پلیس را در حال عبور نظاره می‌کردم. رادیو نیز باز بود و جز

برنامه‌های معمولی و موسیقی چیزی از حوادث پخش نمی‌کرد!

شاید مرکز رادیو هنوز به تصرف درنیامده بود و دولت هم نیازی

نمی‌دید خبری به مردم دهد! حادنه را شوخی فرض کرده بود!

رفته‌رفته صداها بیشت‌ر و بیشت‌ر شده؛ صداها، درهم

آدم‌ها و ماشین‌ها و شعارها و سرودهای که گاهی واضح و

پلیس را در حال عبور نظاره می‌کردم. رادیو نیز باز بود و جز

برنامه‌های معمولی و موسیقی چیزی از حوادث پخش نمی‌کرد!

شاید مرکز رادیو هنوز به تصرف درنیامده بود و دولت هم نیازی

نمی‌دید خبری به مردم دهد! حادنه را شوخی فرض کرده بود!

رفته‌رفته صداها بیشت‌ر و بیشت‌ر شده؛ صداها، درهم

آدم‌ها و ماشین‌ها و شعارها و سرودهای که گاهی واضح و

پلیس را در حال عبور نظاره می‌کردم. رادیو نیز باز بود و جز

برنامه‌های معمولی و موسیقی چیزی از حوادث پخش نمی‌کرد!

شاید مرکز رادیو هنوز به تصرف درنیامده بود و دولت هم نیازی

نمی‌دید خبری به مردم دهد! حادنه را شوخی فرض کرده بود!

رفته‌رفته صداها بیشت‌ر و بیشت‌ر شده؛ صداها، درهم

آدم‌ها و ماشین‌ها و شعارها و سرودهای که گاهی واضح و

پلیس را در حال عبور نظاره می‌کردم. رادیو نیز باز بود و جز

برنامه‌های معمولی و موسیقی چیزی از حوادث پخش نمی‌کرد!

شاید مرکز رادیو هنوز به تصرف درنیامده بود و دولت هم نیازی

نمی‌دید خبری به مردم دهد! حادنه را شوخی فرض کرده بود!

رفته‌رفته صداها بیشت‌ر و بیشت‌ر شده؛ صداها، درهم

آدم‌ها و ماشین‌ها و شعارها و سرودهای که گاهی واضح و

پلیس را در حال عبور نظاره می‌کردم. رادیو نیز باز بود و جز

برنامه‌های معمولی و موسیقی چیزی از حوادث پخش نمی‌کرد!

شاید مرکز رادیو هنوز به تصرف درنیامده بود و دولت هم نیازی

نمی‌دید خبری به مردم دهد! حادنه را شوخی فرض کرده بود!

رفته‌رفته صداها بیشت‌ر و بیشت‌ر شده؛ صداها، درهم

آدم‌ها و ماشین‌ها و شعارها و سرودهای که گاهی واضح و

پلیس را در حال عبور نظاره می‌کردم. رادیو نیز باز بود و جز

برنامه‌های معمولی و موسیقی چیزی از حوادث پخش نمی‌کرد!

شاید مرکز رادیو هنوز به تصرف درنیامده بود و دولت هم نیازی

نمی‌دید خبری به مردم دهد! حادنه را شوخی فرض کرده بود!

رفته‌رفته صداها بیشت‌ر و بیشت‌ر شده؛ صداها، درهم

آدم‌ها و ماشین‌ها و شعارها و سرودهای که گاهی واضح و

پلیس را در حال عبور نظاره می‌کردم. رادیو نیز باز بود و جز

برنامه‌های معمولی و موسیقی چیزی از حوادث پخش نمی‌کرد!

شاید مرکز رادیو هنوز به تصرف درنیامده بود و دولت هم نیازی

نمی‌دید خبری به مردم دهد! حادنه را شوخی فرض کرده بود!

رفته‌رفته صداها بیشت‌ر و بیشت‌ر شده؛ صداها، درهم

آدم‌ها و ماشین‌ها و شعارها و سرودهای که گاهی واضح و

پلیس را در حال عبور نظاره می‌کردم. رادیو نیز باز بود و جز

برنامه‌های معمولی و موسیقی چیزی از حوادث پخش نمی‌کرد!

شاید مرکز رادیو هنوز به تصرف درنیامده بود و دولت هم نیازی

نمی‌دید خبری به مردم دهد! حادنه را شوخی فرض کرده بود!

رفته‌رفته صداها بیشت‌ر و بیشت‌ر شده؛ صداها، درهم

آدم‌ها و ماشین‌ها و شعارها و سرودهای که گاهی واضح و

پلیس را در حال عبور نظاره می‌کردم. رادیو نیز باز بود و جز

برنامه‌های معمولی و موسیقی چیزی از حوادث پخش نمی‌کرد!

شاید مرکز رادیو هنوز به تصرف درنیامده بود و دولت هم نیازی

نمی‌دید خبری به مردم دهد! حادنه را شوخی فرض کرده بود!

رفته‌رفته صداها بیشت‌ر و بیشت‌ر شده؛ صداها، درهم

آدم‌ها و ماشین‌ها و شعارها و سرودهای که گاهی واضح و

پلیس را در حال عبور نظاره می‌کردم. رادیو نیز باز بود و جز

برنامه‌های معمولی و موسیقی چیزی از حوادث پخش نمی‌کرد!

شاید مرکز رادیو هنوز به تصرف درنیامده بود و دولت هم نیازی

نمی‌دید خبری به مردم دهد! حادنه را شوخی فرض کرده بود!

رفته‌رفته صداها بیشت‌ر و بیشت‌ر شده؛ صداها، درهم

آدم‌ها و ماشین‌ها و شعارها و سرودهای که گاهی واضح و

پلیس را در حال عبور نظاره می‌کردم. رادیو نیز باز بود و جز

برنامه‌های معمولی و موسیقی چیزی از حوادث پخش نمی‌کرد!

شاید مرکز رادیو هنوز به تصرف درنیامده بود و دولت هم نیازی

نمی‌دید خبری به مردم دهد! حادنه را شوخی فرض کرده بود!

رفته‌رفته صداها بیشت‌ر و بیشت‌ر شده؛ صداها، درهم

آدم‌ها و ماشین‌ها و شعارها و سرودهای که گاهی واضح و

پلیس را در حال عبور نظاره می‌کردم. رادیو نیز باز بود و جز

برنامه‌های معمولی و موسیقی چیزی از حوادث پخش نمی‌کرد!

شاید مرکز رادیو هنوز به تصرف درنیامده بود و دولت هم نیازی

نمی‌دید خبری به مردم دهد! حادنه را شوخی فرض کرده بود!

رفته‌رفته صداها بیشت‌ر و بیشت‌ر شده؛ صداها، درهم

آدم‌ها و ماشین‌ها و شعارها و سرودهای که گاهی واضح و

پلیس را در حال عبور نظاره می‌کردم. رادیو نیز باز بود و جز

برنامه‌های معمولی و موسیقی چیزی از حوادث پخش نمی‌کرد!

شاید مرکز رادیو هنوز به تصرف درنیامده بود و دولت هم نیازی

نمی‌دید خبری به مردم دهد! حادنه را شوخی فرض کرده بود!

رفته‌رفته صداها بیشت‌ر و بیشت‌ر شده؛ صداها، درهم

آدم‌ها و ماشین‌ها و شعارها و سرودهای که گاهی واضح و